



شرایط تاریخی جغرافیایی ایران در عصر ساسانیان

خسرو کمالی سروستانی^۱، مهساقرجه لو^۲

۱- هیئت علمی و استاد دانشگاه زنجان

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه زنجان

چکیده

پژوهش حاضر به شرایط تاریخی جغرافیایی ایران در عصر ساسانیان بر پایه نوشته های تاریخ نگاران و جغرافی دانان مسلمان در سده های نخست هجری اختصاص دارد. تلاش پژوهشگر بر آن بوده است تا با بررسی روایات گوناگون شرایط تاریخی جغرافیایی ایران در عصر ساسانیان روشن تر شود. بر پایه این منابع ساسانیان به عنوان یکی از قدرتمندترین سلسله های ایرانی، بیش از چهار سده و تا پیش از حمله اعراب مسلمان به ایران حکومت کردند. در این چهارصد سال، ساسانیان، یکی از دو دولت بزرگ جهان متمدن آن روز (در آسیای غربی) بوده است که مرزهای شرقی آن، تا دره رود سند و پیشاور و در شمال شرقی، گاهی تا کاشغر کشیده شده بود. در شمال غربی، تا کوه های قفقاز و دربند در ساحل دریای خزر و گاهی هم تا دریای سیاه می رسید و در مغرب رود فرات به طور کلی، مرز این دولت با حکومت روم و جانشین آن، یعنی روم شرقی، با بیزانس محسوب می شد. در عصر ساسانیان ایران به چهار ربع شرق، شمال، جنوب، مغرب تقسیم شده بود. تحقیق حاضر بر اساس هدف، از نوع بنیادی و بر اساس ماهیت و روش از نوع تحقیقات تاریخی است. روش تحقیقی مورد استفاده در این پژوهش، توصیفی - تاریخی است. روش اجرای این پژوهش به روش کتابخانه ای و مستند نگاری است.

واژه های کلیدی: ایران، ساسانیان، شرایط تاریخی و جغرافیایی



مقدمه

پنج قرن و نیم پس از سقوط حاکمیت هخامنشیان، بار دیگر پارسیان شاهنشاهی جدیدی به وجود آوردند که از حیث قدرت با امپراطوری روم برابری می کرد. ساسانیان که خود را وارث هخامنشیان می دانستند؛ برخلاف عهد اشکانیان، قدرتی متمرکز به وجود آوردند (راوندی، ۱۳۷۷: ۱/۶۶۱). زمام امور بزرگان و اشراف ملوک الطوائف را بیش از پیش در دست خود گرفتند. ساسانیان ملوک الطوائف را وادار کردند که به اوامر حکومت مرکزی گردن نهند. اردشیر (ارتخشتر) بابکان، حکومت ملوک الطوائفی را که موجب ضعف و انحطاط واقعی اشکانیان بود برانداخت و قدرت خاندانهای بزرگ را تا حد قدرت سرکردگان تابع پایین آورد (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۱/۴۲۶). آیین زردشت که ظاهراً از اواخر حکومت اشکانیان در سراسر ایران بسط و گسترش یافته بود. در دوره ساسانیان به صورت دین ملی و رسمی کشور درآمد و در سایه تمرکز و آرامشی که پدید آمده بود، سازمان اداری شاهنشاهی بیش از پیش منظم گردید (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۲۰۶). در پایان شاهنشاهی تقسیم بندی منظمی از استانها یا نواحی وجود داشته است. ایران در این عصر به چهار منطقه تقسیم می شده است؛ شامل بخش جنوبی، غربی، شمالی و شرقی همچنین هریک از این بخشها دارای چندین استان بود، هر استان نیز به کوره تقسیم می شد، و هر کوره نیز به رستاک (رستاق) یا تسوگ تقسیم می شد (یار شاطر، ۱۳۸۰: ۳/۱۵۰). تاکنون پژوهشهای بسیاری درباره عصر ساسانیان انتشار یافته است: سید رسول موسوی حاجی در مقاله «نگرشی بر علل ضعف و سقوط ساسانیان» سقوط ساسانیان را از منظر مورخان سدههای نخست هجری بیان می کند، حسین طلایی در مقاله «جغرافیای تاریخی شهر آمد و جایگاه آن در مناسبات ایران و روم در روزگار ساسانیان» به بررسی جغرافیای تاریخی شهر آمد در عصر ساسانیان پرداخته است، علیرضا شرافت نیز در مقاله «جغرافیای تاریخی اصفهان در دوره ساسانیان» جغرافیای تاریخی شهر اصفهان در عصر ساسانیان را بررسی می کند. اما مقاله حاضر درصدد بررسی شرایط تاریخی جغرافیایی ایران در عصر ساسانیان است و به دنبال پاسخ گویی به این سوال اصلی است که: در عصر ساسانیان شرایط تاریخی جغرافیایی ایران چگونه بوده است؟

۱- شرایط تاریخی ایران در عصر ساسانیان

از زمان بسیار قدیم ایرانیان جامعه دودمانی تشکیل داده بودند که از حیث تقسیمات ارضی شامل چهار قسمت: خانه - ده - طایفه - کشور بود. قوم ایرانی خود را آریا می نامیدند و اصطلاح نژادی و جغرافیایی ایران کنونی مشتق از آن است. در ایران غربی اساس و قاعده دودمانی جامعه تا حدی در زیر قشری که از تمدن بابلی اخذ شده بود، پنهان بود. شاهنشاهی هخامنشیان دنباله سلطنتهای آشور و بابل و عیلام بودند. روش دستگاه سیاسی این سلسله نیز همچون پادشاهان بابل و ماد بود با گذشت زمان در نتیجه کاردانی و کفایت و تدبیر سیاسی کوروش و داریوش به کمال رسید اما تشکیلات دودمانی از میان نرفت و در سرزمین مادها و نیز در پارس باقی بود. ایران در عهد هخامنشی هفت دودمان ممتاز داشت که یکی از آنها نژاد سلطنتی بود (کریستین سن، ۱۳۶۸: ۳۶). پنج قرن و نیم پس از سقوط حکومت هخامنشی، بار دیگر پارسیان شاهنشاهی جدیدی به وجود آوردند که از حیث قدرت با امپراتوری روم برابری می کرد (راوندی، ۱۳۷۷: ۱/۶۶۱). ساسان نام مغی بود از دودمان نجبای پارسی و در معبد ناهید استخر موقعیت ممتازی داشت بعد از درگذشت ساسان «پاپک» به



جانشینی او رسید پاپک بر امیران و شاهک های محلی پارس چیره شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹۰/۴). از اردوان پنجم پادشاه اشکانی خواست که حکومت فرزند او شاپور را به رسمیت بشناسد اما اردوان، شاه بزرگ اشکانی تقاضای او را نپذیرفت و رابطه بین آنها قطع گردید (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۱۳۴). اردشیر بعد از مرگ ناگهانی برادرش شاپور بر کرمان دست یافت و تا سواحل خلیج فارس پیش رفت و پس از آن شهریار اصفهان را کشت. جنگ سختی که در روز ۲۸ آوریل ۲۲۴ م. بین اردشیر بابکان و اردوان پنجم در هرمزگان به وقوع پیوست اردشیر توانست اردوان را شکست دهد و با مرگ اردوان پنجم سلسله اشکانی سقوط کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹۴/۴). اردشیر رسماً در سال ۲۲۶ م. تاج گذاری و عنوان «شاه شاهان ایران» را برای خود انتخاب کرد (کریستین سن، ۱۳۷۹: ۱۳۷). اردشیر پیروزی خود را بر اردوان در حکم پیروزی نهایی «اوهرمزد» بر اهریمن قلمداد می کند به این ترتیب منشأ سلطنت خود را چیزی از نوع «فره ایزدی» یا «کیانی» می خواند (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۱۸/۱). اردشیر در آغاز حکومت خویش مانند داریوش به ایجاد سپاه جاودان پرداخت، یکی دیگر از کارهای اردشیر، الغای وضع ملوک الطوائفی در ایران بود (مشکور، ۱۳۶۶: ۸۰). دولت ساسانیان از همان اول چنانچه از روایت «کاسیوس» برمی آید خود را وارث تمام قلمرو شاهان قبل از اسکندر می دانستند اگر هم برخلاف ادعای خویش با دنیای هخامنشی ارتباط زیادی نداشتند در دو چیز جانشین واقعی دولت هخامنشی بودند: یک کانون جغرافیای سیاسی پیدایش خویش که مثل مرکز پیدایش هخامنشی ها ولایت پارس بود دوم؛ ایجاد سازمانی متمرکز که با شیوه ملوک الطوائف رایج در عهد اشکانیان قطع رابطه می کرد (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۰۸/۱). اینکه امپراتوری جدید در عین حال تدریجاً یک دولت دینی یا متکی بر آیین واحد و رسمی شد ویژگی تازه ای بود که آن را هم از دولت هخامنشی و هم از دولت اشکانی متمایز می ساخت. زیرا هیچ یک از آنها در آنچه ارتباط به عقاید دینی داشت، جز به ندرت از حدود تسامح اخلاقی و فکری خویش دور نشده بودند. اعلام اتحاد بین دین و دولت که برخی تاریخ نویسان قدیم اسلامی به اردشیر منسوب داشته اند غیر از جلب اعتماد عامه مزدیسنان به حکومت جدید شاید تا حدی نیز به خاطر آن بود که استحقاق یک سلسله از «مغان» نگهبان آتشگاه را برای دست یافتن به سلطنت توجیه کند. چنانچه سلسله نسبی هم که خاندان ساسان را به پادشاهان قبل از اسکندر منسوب می داشت تا حدی برای آن بود که حقانیت این سلسله را نیز برای فرمانروایی و دفاع از آیین مزدیسنان محرز نماید. انضباط و امنیتی که او به وجود آورد به قدری در آن دوران هرچ و مرج پایان عهد اشکانیان مغتنم به شمار می آمد که اردشیر در عین حال یک سرمشق واقعی حکمت و خرد نیز تلقی شد. سخنان منسوب به اردشیر در مجموعه «عهد اردشیر» برای نسل های بعد همچون یک درس حکمت عملی باقی ماند (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۲۶/۱). شاپور پسر اردشیر بابکان از شاهنشاهان بزرگ ساسانی است و او را داریوش دوره ساسانی خوانده اند (مشکور، ۱۳۶۶: ۸۲). قلمرو او غیر از پارس که هسته اصلی قدرت خاندان ساسان به شمار می آمد از عیلام و میشان و عمان و آسورستان تا آذربایجان و ارمنستان و قفقاز و آلان و از کرمان و سگستان و مکران و سند و کوشان تا پارت و باختر و سغدیان و کاشغر را شامل می شد. پیروزی های پی در پی شاپور بر امپراتوران روم از جمله والرینوس فرمانروایی او را که از پدر به میراث برده بود، شامل «ایران و انیران» کرد و دوران او تجدید عهدی واقعی با میراث هخامنشیان بود. شاپور دوم در پایان یک سلطنت طولانی و تقریباً هفتاد ساله وفات یافت (۳۷۹ م.). خاطره ای که از او باقی ماند، او را در ردیف شاپور اول و حتی

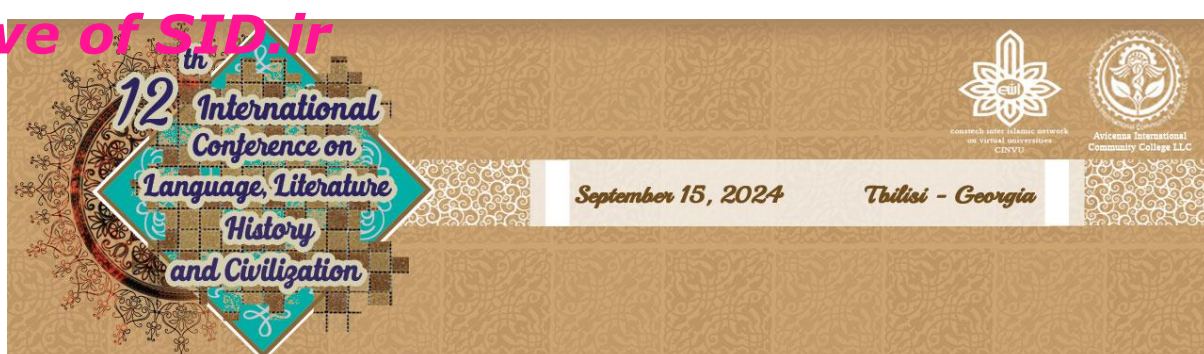


اردشیر پاپکان همچون یک بنیان‌گذار واقعی امپراتوری ساسانی جلوه داد، مرگ شاپور دوم یک خلأ محسوس در تاریخ ایران به وجود آورد که جانشینان نالایقی چون اردشیر دوم، شاپور سوم، و بهرام چهارم آن را محسوس‌تر کردند. همچنین با مرگ خسرو انوشیروان آخرین تجسم وحدت بین کیاست و قدرت در تاریخ خاندان ساسانی خاتمه یافت، چرا که هرچند بعد از وی یک بار دیگر قدرت سلطنت در نزد نواده‌اش خسرو دوم (خسرو پرویز) هم تجلی کامل یافت؛ اما در نزد وی این قدرت را به یک عامل مخرب تبدیل کرد تا اینکه سرانجام خاندان ساسان را به نقطه فرجام رسانید و این بود که وی هوس را به جای کیاست رهنمون خویش ساخته بود (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۹۸/۱).

۲- تقسیمات جغرافیایی و اداری ایران در عصر ساسانیان

در میانه سده ششم میلادی همگام با تحولات بزرگ اقتصادی خسرو انوشیروان، اصلاحاتی نیز در اداره امور نظامی و اداری دولت صورت گرفت. تجلی ظاهری این اصلاحات در آن بود که به جای یک ایران اسپهبد که سرفرمانده همه نیروهای جنگی دولت بود، چهار اسپهبد گماشته شد که هر یک فرماندهی ارتش را در یک چهارم قلمرو کشور که زیر نظر آنها بود، به عهده داشتند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۶/۲). محتوای درونی اصلاحات را روند گسترش فتودالیسم معین می‌کرد که پیامد آن تقسیم خاک کشور به واحدهای خرد و کلان اداری بود و فرمانروایی عالی شاه شاهان را قبول داشتند؛ اما از لحاظ اقتصادی، از سیاستی نیمه مستقل پیروی می‌کردند. در حقیقت اسپهبد نه تنها فرمانده نظامی، بلکه همچنین، فرمانروای کشور در منطقه‌ای بود که به او سپرده بودند؛ زیرا وظایف او تنها به سرکوبی دشمنان داخلی و درهم شکستن دشمنان خارجی محدود نمی‌شد، بلکه حق گردآوری مالیات از مردم زیر فرمانروایی خویش را نیز داشت. طبق تدابیری که اتخاذ گردید، سرتاسر ایران در روزگار خسرو اول (۵۳۱-۵۷۹ م.) به چهار کستک (سمت، کناره) بخش شده بود: خراسان (خوراسان)، خورباران، نیمروز. آذربایگان. برای اداره کستک‌ها، خراسان اسپهبد (اسپهبد خراسان)، خورباران اسپهبد (اسپهبد المغرب)، نیمروز اسپهبد (اسپهبد فارس) و آذربایگان اسپهبد (اسپهبد آذربایجان) گمارده شدند. استان‌ها و شهرستان‌های هر کستک، زیر فرمان اسپهبد کستک بود (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۰).

با آن که اصطلاحات مربوط به واحد تقسیمات کشوری در دولت ساسانیان گوناگون و نا روشن است، می‌توان آن‌ها را به چهار گروه بزرگ بخش کرد: ۱- کستک، کستک «سو». در واپسین دوران ساسانیان این اصطلاح به معنای یکی از بخش‌های چهارگانه ایران بود که در چهار سوی آن جای داشت. در رأس کستک، پاتکسپان قرار داشت که لقب او اسپهبد بود. نام پاتکسپان (فادوسبان) مشتق از واژه پهلوی «پات کس» است که وابسته به متن گاهی به معنای شهرستان و گاهی به معنای یکی از بخش‌های چهارگانه کشور است. در دورانی دیرتر لقب اسپهبد یکسره جای پاتکسپان را گرفت (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۲۰۱). یعقوبی معتقد بود که اصطلاح اسپهبد به معنای «سر» و پاتکسپان پایین‌تر از آن بوده است؛ یعقوبی کار پاتکسپان را به وظیفه سپهسالاری و یا «دافع العداء»، محدود می‌کند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۱۹/۱). پاتکسپان (اسپهبد) را شاهنشاه از میان مرزبانان بر می‌گزید (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۲۰۱). ۲- شهر، در زبان پارسی میانه «کشور، سرزمین، شهرستان» است. معادل عربی این واژه در اثر یعقوبی، بلاد است (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱۹۴/۱). شهرگاهی همسنگ و گاهی کوچک‌تر از ساتراپی پارت‌ها بوده است. در روزگار آخرین شهریاران ساسانی، این اصطلاح بیشتر برای شهرستان مرزی



به کار گرفته می شده که آن را مرزبان اداره می کرده است: «و تسمى رئیس البلاد المرزبان» (رئیس شهرستان را مرزبان می نامند). چون شهرستان های مرزی که نقش سیر تدافعی را ایفا می کردند اهمیت بسیاری داشتند، اختیارات آن ها نسبت به شهرستان های داخلی بیشتر بود و فرمانروایان آن ها لقب شاه داشتند. به مرزبان در بند این امتیاز نیز داده شده بود که بر تخت زرین بنشیند. حمزه اصفهانی یاد آور می شود که به مرزبانان برگزیده این حق داده می شد که تخت سیمین داشته باشند (حمزه اصفهانی، ۱۸۶۶: ۴۴). ۳- کوره، سریانی: «کشور، سرزمین، بخش، منطقه زراعتی کنار شهر»؛ یکی از معانی آن «شهرستان، دیار، کشور» است. در اثر یعقوبی این اصطلاح دو معنی دارد و وابسته به متن می تواند نمایانگر شهرستان به طور اعم (در این صورت بیش از هر چیز، فرمول عربی «من کور»، به معنی «از شهرستان» است.) و یا بخشی جداگانه که جزو آن شهرستان است (فارس و کورها) «پارس و بخش های آن»، (الاهواز و کورها) «اهواز و بخش های آن» (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۶/۲). در واژگان فارسی، کوره همچون «شهر با حومه» و «بخش شهرستان» توضیح داده شده است. به ظاهر این اصطلاح در معنی اخیر بیشتر گسترش داشته است. کوره که از طریق سریانی از زبان یونانی گرفته شده بود، مطابق اصطلاح پارسی میانه «نيسنگ» (ارمنی: ناهانگ) بوده است. فرمانروای چنین بخشی «راد» نامیده می شده است (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۲۰۲). در اثر یعقوبی این فرمانروا «شهریک» نام دارد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱/۲۱۹). برای بابل (سواد) اصطلاح ابتدایی مناطق - کوره، نيسنگ - جای خود را به اصطلاح استان داده بود که معنی نخستین آن «زمین شاهی، شهرستان، ملک شاهی» بوده است. به ظاهر بابل در روزگار ساسانیان نیز از املاک بزرگ شاهی بوده که این ویژگی آن در اصطلاح خاص اداری آن جلوه کرده است. فرمانروای استان، استاندار نامیده می شد. مسعودی گواهی می دهد که در عراق کوره و استان مفهوم یکسانی داشته اند: «تسمى الكوره بلغم استان» (کوره به زبان آن ها استان نامیده می شود) (مسعودی، ۱۳۶۵: ۴۱). ۴- تسوک، تسوج در آثار مؤلفان عرب زبان؛ گاهی همسنگ بخش شهرستان، و بیشتر به معنای زراعتی بوده است. در مورد اول معادل نيسنگ و در مورد دوم بخشی از آن و برابر روستاق بوده است. هر تسوک (روستاق) دارای چند روستا فارسی: ده، عربی: قریه بوده است (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۲۰۳).

۲-۱- خراسان (کستک خراسان)

یعقوبی چهارده شهرستان را در این کستک می آورد: نیشابور، هرات، مرو، مرو رود، فاریاب، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، باورد، گرجستان، طوس، سرخس و گرگان (یعقوبی، ۲۰۰۲: ۹۳؛ نقشه، ۱). جغرافی نویسنده ارمنی مرزهای خراسان را از خاور و باختر گسترده تر کرده است. او شهرستان هایی را که از لحاظ اداری در کستک شمال بوده اند، جزء خراسان نوشته و بامیان را نیز از خاور به ایران منسوب کرده است. دقیق تر از این تقسیم بندی و در پرتو شامل کردن چند نقطه که تنها پس از استیلای اعراب بر آسیای میانه نام آن ها مشخص شده (مانند گچک و آسان) و به این کستک افزوده شده اند، شمار شهرستان ها به بیست و شش رسیده است که ترتیب آنها چنین است: همدان، قومس (کومش)، گرگان، ابرشهر، مرو، مرو رود، هرات، کاتشان، نسای میانک، بژین، طالقان، گوزگان، اندرآب، ویست، خروم، زمب، پیروز نخچیر، دزین آوازک، ورچن، گچک، آسان، بلخ بامیک، درمات، چارمنکن، شیربامیکان، و دز روین (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۳). مرزهای شرقی خراسان را در روزگار ساسانیان لشکرکشی های شاهنشاهان ایران و واکنش دشمنان یعنی هپتالیان و سپس ترکان، معین



می‌کرد. وابسته به پی‌آمد جنگ، مرزهای شاهنشاهی یا به خاور و شمال خاوری می‌رفت و از آمودریا می‌گذشت و یا به باختر نزدیک‌تر می‌شد. در سده ششم میلادی، مرو نقطه اتکا برای درهم شکستن تهاجم کوچ نشینان از آن سوی آمودریا بود (رضا، ۱۳۶۵: ۹۷). مرو مقر اسپهبد خراسان و ضراب‌خانه بزرگی در آن جا بود که درهم و سکه مسین آخرین شهریاران ساسانی در آن جا ضرب می‌شد. نام مرو از سال ۴۳۰م. در فهرست کلیساهای خاوری سریانی دیده می‌شود (یار شاطر، ۱۳۸۰: ۱۶۹/۳). بنا بر نوشته اخبار سریانی سده هفتم میلادی از مؤلفی ناشناخته، مرکز مرو دارای دو بارو و شهری شکوفان بوده است. گذشته از دژ اصلی که طبق روایات در دوران باستان ساخته شده، دژهای بی‌شمار دیگری نیز از آن جا دفاع می‌کردند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۳).

لشکرکشی بزرگ ایران به سوی خاور در عهد خسرو اول انوشیروان به تصرف تخارستان (باختر) و به اطاعت در آوردن شاهزادگان هپتالی انجامید (نقشه ۱). پاره‌ای از منابع تازی زبان (طبری - دینوری) می‌نویسند که خسرو اول بست، زابلستان و آراخوزیا را نیز به اطاعت در آورد (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۶/۲). اما بر سکه‌های ساسانی که ذکر این نواحی در آن‌ها آمده باشد، آگاهی نداریم. بلخ در بیشتر دوران فرمانروایی هرمزد چهارم زیر فرمان ساسانیان بود. سکه‌های شاهنشاه که در بلخ ضرب شده است، بر این گفته گواهی می‌دهد. در سال ۵۸۸م. سپاه شاول (شابه) خاقان ترک در اتحاد با هپتالیان به مرزهای شرقی خراسان حمله کردند و تا هرات و بادغیس رسیدند. در اثر لشکرکشی موفقیت آمیز بهرام چوبین، ولایاتی که موقتاً از دست رفته بود، دوباره به ایران بازگشت. گذشته از این، سردار ایرانی از آمودریا نیز گذشت و دژ پایکند (آوازه) را که در واحه بخارا بود، گرفت. ولی پس از مدتی، بهرام چوبین سرزمین خاقان را ترک گفت و دژ را به آنها واگذاشت؛ اما تصرف این دژ برای واقعه نگاران در گاه دلیلی بود که آن ولایت را از مستملکات ساسانیان بشمارند (رضا، ۱۳۶۵: ۱۲۲)؛ فهرست شهرستان‌های ایرانی خراسان که در اثر یعقوبی آمده است، مرزها را پس از پیروزی بهرام چوبین بر ترکان نشان می‌دهد (یعقوبی، ۲۰۰۲: ۹۳).

در روزگار خسرو دوم پرویز (۶۲۸-۵۹۰م). مرزهای شاهنشاهی در خاور، در اثر یورش پیاپی ترکان همسایه و شورش حکام محلی، بارها تغییر کرد. لشکرکشی سمبات باگراتونی در حدود سال ۶۱۷م، با پیروزی ایرانیان به پایان رسید. اما نتیجه آن ناچیز بود و سپاهیان ساسانی به بلخ رسیدند (نقشه ۱) و در راه، سپاهیان سمبات، باگراتونی هرات، بادغیس، تالقان و تخارستان را غارت کردند. به رغم پیروزی، آن‌ها پس از چندی ناچار به بازگشت و در شهرستان‌های مرو و مرو رود مستقر شدند و بدین سان مرز تازه دولت ساسانی تعیین شد که از طالقان می‌گذشت. اما در سال ۶۲۰م. نیز، در بلخ سکه‌های خسرو دوم پرویز ضرب شده است. به ظاهر چنین وضعی تا پایان فرمانروایی خسرو دوم بر جای بوده است (رضا، ۱۳۶۵: ۱۳۱). سیو آن زیان، که در سال ۶۳۰م. از خراسان و تخارستان بازدید کرده بود می‌نویسد که طالقان هم مرز باختری ایران است. در سال‌های بیستم سده هفتم میلادی، تخارستان از مستملکات تن بیغو خاقان ترک گردید. پس از شکست خوردن هپتالیان از ترکان و تحکیم مرزهای خاوری ایران، شهرستان هرات تا اندازه‌ای در قبال دولت ساسانیان استقلال داشت، (سکه‌های آخرین شهریاران ساسانی که در هرات ضرب شده است، بسیار کمیاب است). هرات را افراد خاندانی اداره می‌کردند که اصل آنها از هپتالیان و از قبیله کادیشی بودند. فرمانروای هرات لقب وارزان (بارزان) داشت. همین لقب به



فرمانروای بادغیس نیز داده شده است از سال ۴۳۰م، هرات (هارو) مقرر کشیش سریانی بوده است. در منابع عیسوی به هرات همچون جای اقامت کشیش در سال‌های ۴۸۵، ۴۹۹، ۵۸۸م. اشاره شده است. کشیشان یک کرسی نیز در بادغیس و کاتشان داشته‌اند. مرز طبیعی سرزمین خراسان در شمال که خراسان را از مستملکات خاقان جدا می‌کرد، وه روت (اکسوس، آمودریا) بود که در آن روزگار به دریای خزر می‌ریخت و در جنگ ایران علیه کوچ نشینان، شهرستان گرگان در کرانه دریای خزر، اهمیت بسیار زیادی داشت (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۳). گرگان پایگاهی بود که در آن جا وسایل لشکرکشی به شمال و خاور فراهم می‌آمد. گرگان از شمال با سرزمین داخ‌ها، در منطقه دهستان که فرمانروایی از قبیله ترک چول داشت، هم مرز بود. مرکز حکومت این فرمانروا در یکی از جزایر دریای خزر در فاصله پنج فرسنگی دهستان و بیست و پنج فرسنگی مقرر مرزبان گرگان بود. در تمام مدت فرمانروایی ساسانیان در گرگان، دژهای گوناگون و سایر تأسیسات دفاعی ساخته می‌شد. در روزگار شاهنشاهی یزدگرد دوم، شالوده دژ شهرستان یزدگرد گذاشته شد و دژ اصلی شهر پیروز، به شاهنشاه پیروز منسوب است. پس از آنکه خسرو انوشیروان قبیله چول را تارو مار کرد، باقی مانده این قبیله را در شهر پیروز جای داد. تأسیسات گوناگون دفاعی را نیز در گرگان با نام خسرو اول مربوط می‌سازند (حموی، ۱۳۶۲: ۲۳). بنا بر نوشته طبری و ابن اثیر این تأسیسات به هم پیوسته، در ساحل آمودریا بود (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۴۶؛ ابن اثیر، ۵/۱۳۷۱/۵۹). در رساله پهلوی شهرهای ایران (شهرستانی هیران شهر) آمده است که در عهد خسرو اول، در کستک خراسان، (بدون اشاره به کدام بخش آن) پنج شهر و دیواری به طول یکصد و هشتاد فرسنگ ساخته شد. شاید هم در اینجا سخن درباره همان تأسیساتی است که مؤلفان مسلمان در نظر دارند. طبیعی است که دیواری با این درازا نمی‌توانسته است در روزگار یک پادشاه ساخته شود و ساختمان آن را پیشینیان اش آغاز کرده بودند. سمبات باگراتونی مدت هشت سال (۶۰۸-۶۰۰م). مرزبان گرگان بود. نام گرگان از پایان سده پنجم میلادی، در فهرست کلیساهای سریانی مشرق دیده می‌شود (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۳). شهرستان قومس (کومش) از شهرستان‌های باختری کستک خراسان بود. در فهرست یعقوبی، نام این شهرستان ذکر نشده است اما مؤلف جغرافیای ارمنی بر آن آگاه بوده است. گذشته از این، در شهرستانی‌های ایران شهر، از کومش همچون دیگر شهرهای خراسان نام رفته است. مرکز شهرستان در روزگار آخرین شهریاران ساسانی، شهر باستانی دامغان بود. این شهرستان با رشته کوه‌هایی در شمال، از گرگان جدا می‌شد و در مرز جنوبی آن دشت کویر بود، باختر آن به شهرستان‌های کستک آذربایجان می‌پیوست و در خاور آن شهرستان ابرشهر (نیشابور) بود. کومش که سطح آن از ابرشهر پایین‌تر بود، پایین شهر نامیده می‌شد. از طریق منابع پهلوی کومش جایگاه پارتیان بوده است. این شهرستان از املاک موروثی پارت‌های خاندان مهران بود. در دوران شهریاری یزدگرد پسر شاپور، (۴۲۰-۳۹۹م). مرکز آن به دژ نیرومندی علیه تاخت و تاز قبایل چول بدل شده بود. این شهرستان غالباً جایگاه اسپهبدان خراسان بوده است. برخی از تاریخ نگاران مسلمان و از جمله دینوری و مؤلف حدود العالم، کومش را جزء خراسان نمی‌دانند. اما از خبر دینوری معلوم می‌شود که این شهرستان را اسپهبد خراسان اداره می‌کرده است. می‌توان چنین پنداشت که کومش از لحاظ جغرافیایی بخشی از خراسان نبوده اما همانند پاره‌ای از شهرستان‌های خاوری آن، این شهرستان نیز از لحاظ اداری از کستک خراسان بوده است. نیشابور مرکز شهرستان ابرشهر، یکی از مهم‌ترین شهرهای خراسان و یکی از مراکز اصلی ضرب سکه بوده



است. اما در دوران ساسانیان سکه هایی که در نیشابور ضرب شده اند، دارای علامت ها AB-AP-APR (ابره شهر) هستند، و علامتی دیگر ندارند. درباره جایگاه استقرار کشیش در ابرشهر، از سال ۴۳۰م. اطلاعاتی وجود دارد (یار شاطر؛ ۱۳۸۰: ۱۶۹/۳).

درباره برخی از شهرستان ها و شهرهای خراسان که تنها جغرافی نویسی ارمنی بر آنها آگاهی دارد، می توان گفت که آنها واقعاً در دوران ساسانیان بوده اند. اما یافتن جای دقیق آنها دشوار است. گمان نمی رود بتوان تردید داشت بر اینکه علامت VRC در سکه های خسرو اول، هرمزد چهارم و اردشیر دوم، مربوط به شهرستان ورجن است که در کتاب آشخاراتسویتس آمده است. علامت BC در سکه های خسرو اول، هرمز چهارم و یزدگرد سوم، می تواند پیش از همه نمایانگر بژین و یا طبق گمان گوبل، نشانه بنجهیر باشد. علامت ZM در سکه های یزدگرد سوم می تواند نشانه زامب باشد؛ به احتمال هیننگ این شهرستان را می دانسته است؛ زیرا آن را در کنار اکسوس (آمودریا) آورده است. علامت TRUKVART که پژوهشگران جای آن را تشخیص نداده اند، باید همان شهرستان (شهر) مرزی طالقان باشد؛ ضمناً باید توجه داشت که سکه های دارای این علامت، دارای تاریخ دهمین و یازدهمین سال شهریاری هرمز چهارم، یعنی زمانی است که طالقان بالشکر کشی کامیاب بهرام چوبین به خاور، زیر فرمانروایی ساسانیان در آمده بود. شهرستان درمت را که در اثر جغرافی نویسی ارمنی آمده است باید به طور مشروط همان ترمذ دانست. اما شامل کردن ترمذ به قلمرو ایران، تنها پس از استیلای اعراب مسلمان بر آسیای میانه، امکان پذیر است. دزین آوازک در آشخاراتسویتس دژ (دز) آوازه است که بهرام چوبین از ترکان گرفته بود (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۸).

۲-۲- آذربایگان (کستک کاپکوه، کور الجبال)

یعقوبی پانزده شهرستان را شامل کستک شمال می کند: طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اصفهان، همدان، نهاوند، دینور، حلوان، ماسبدان، مهرجان (کزک) آذربایگان، ارمنستان، ورژان، ران، بلاساکان، سیساکان، ری، گیلان، شانچان، دیلم، دماوند، طبرستان، رویان و آمل عموماً چهارده شهرستان بوده است (یعقوبی، ۲۰۰۲: ۷۱). درباره اخبار سایر منابع باید گفت که در آنها بی دقتی بسیار به کار رفته و غالباً فهرست کامل شهرستان ها نیامده است. دو فهرست بالا نیز کاملاً دور از کمبود نیستند. چنان چه در کتاب یعقوبی به خطا، اسپهان نیز شامل این کستک شده و از شهرستان های ماورای قفقاز تنها از آذربایگان نام آمده و نامی از ارمنستان، ایبیریا و آلبانی نیست که می تواند به دو دلیل باشد: ۱. برای بیشتر تاریخ نگاران عرب زبان سده نهم میلادی و سده های پس از آن، مرزهای آذربایجان ساسانی و همسایگان شمال باختری آن بسیار مبهم بوده است؛ ۲. پس از عقد پیمان صلح ایران و بیزانس در ۵۹۱ میلادی، بیشتر خاک ارمنستان و ایبیریا ایران به بیزانس پیوست. از سوی دیگر، برای مؤلف جغرافیای ارمنی حدود کستک آذربایجان در مرزهای جنوبی آذربایگان و شمال خاوری ری به پایان می رسید. از این رو، وی به خطا شهرستان های ماه، ماسبدان و مهرگان کدک را از خورباران و همدان را از خراسان می داند. آلبانی اران شمالی ترین شهرستان کرانه خزر، در قلمرو دولت ساسانی بود (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۹؛ نقشه ۱). به نوشته بلاذری، پایتخت اران شهر «پرتو» که آن را شاهنشاه قباد (۵۳۱-۴۸۸م.) ساخته بود، جایگاه مرزبان ایران بود (بلاذری، ۱۳۳۷: ۲۸۰). اهمیت این شهرستان برای ایران بیش از همه آن بود که در سر راه حرکت قبایل کوچ نشین



(خزرها از نیمه دوم سده ششم میلادی) قرار داشت و مانع از رخنه آن‌ها به شهرستان‌های داخل امپراتوری می‌گردید. دربند (باب ابواب) دژ استواری در برابر تاخت و تاز کوچیان بود (حدودالعالم، ۲۰۰۲: ۱۶۹). این شهر در تنگه باریکی جای داشت که در یک سوی آن دریا بود و در سوی دیگر آن کوهستان، و در روزگار خسرو اول انوشیروان به دژی تبدیل شد که باروی مستحکم آن سد راه قبایل چور (چول) گردیده بود (نفیسی، ۱۳۸۷: ۱۶۹). بنا بر نوشته تاریخ نویسان، در این دژ، دوازده هزار سپاهی برای پاسداری استقرار داشتند. برای دفاع از مرز، غالباً از خزرهایی که به خدمت شاهنشاه درآمده بودند نیز استفاده می‌شد؛ در آلبانی و آذربایجان به آن‌ها و رهبرانشان جای داده بودند و همگی فرمان‌بردار مرزبانان بودند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۹). ناکامی ایران در جنگ با بیزانس (۶۳۰-۶۰۴م). به تضعیف نیروی دفاع مرزی انجامید؛ زیرا بخشی از سپاهیان از آن جا به منطقه عملیات رزمی گسیل شده بودند و قبایل مزدور، سپر قابل اطمینانی علیه سپاه کوچ نشینان خزر نبودند. در سال ۶۲۶م. سپاه خاقان که به هواداری هراکلی برخاسته بود، شهر «پرتو» را تصرف و افراد پادگان دژ را قتل عام کرد (رضا، ۱۳۶۵: ۱۸۰). به نوشته زاخاری رتور، در میانه سده ششم میلادی، در اران پادشاهی حکومت می‌کرد که فرمان‌بردار ایران بود. در پایان سده ششم میلادی، استقلال داخلی این سرزمین از بین رفت و شاهک فرمان‌بردار جای خود را به مرزبانی از دودمان مهران داد که سر سلسله دودمانی نوین در آلبانی بود. در آغاز سده هفتم میلادی، ملیت مردم این شهرستان گوناگون بود و تشخیص ملیت اصلی کاری بس دشوار است (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۲۹). اصطخری و ابن حوقل می‌نویسند که در روزگار آنها (سده دهم میلادی) در بردعه، یعنی «پرتو» پیشین، به زبانی سخن می‌گفتند که آن را «ارانیه» می‌نامیدند (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۹۲). شهرستان بلاساکان (بلاساگان) که مؤلف آشخاراتسویتس آن را با ارمنستان و آلبانی در یک ردیف می‌گذارد، همچون شهرستان (شهر) جداگانه در سنگ‌نبشته شاپور اول در نقش رستم، برای ما معلوم بوده است؛ طبق این مأخذ، مرزهای آن تا قفقاز و دروازه آلان‌ها می‌رسیده است. ارمنستان منطقه‌ای بود که در آن جا مصالح دو دولت بزرگ آغاز سده‌های میانه (بیزانس و ایران) در مبارزه به خاطر راه‌های بازرگانی و تسلط بر کرانه دریای سیاه، با یکدیگر تلاقی می‌کرد. جدا بودن شاهزاده نشین‌های ارمنستان به آن انجامید که این سرزمین گاه به گاه فرمان‌بردار یکی از دو رقیب شود. طبق پیمان صلح سال ۳۸۷م. میان دو امپراتوری، ارمنستان و نیز گرجستان به مناطق نفوذ ایران و بیزانس تقسیم شدند. در سال ۴۲۸م. در ارمنستان ایران بساط حکومت پادشاه محلی برچیده شد و اختیارات او را به مرزبان دادند. جایگاه مرزبان در «دوین» بود. با این که شاهزاده نشین‌های ارمنی چهار بار علیه فرمان‌برداری از بیگانه شورش کردند، وضع تا پایان دوران ساسانی تغییر نکرد. طبق پیمان صلح سال ۵۹۱م. بخش اعظم ارمنستان ایران تا دریاچه وان و شهر دوین، به بیزانس پیوست. در ارمنستان سکه‌های برخی از شاهنشاهان (از جمله قباد اول و خسرو اول) ضرب می‌شد. (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۸۱). ایبریا (ورژن، گرزان، گرجستان) دیر زمانی به منطقه‌های نفوذ ایران و بیزانس تقسیم شده بود و هریک از خود پادشاهی داشت. پس از آن در منطقه شرقی، مرزبان ایرانی که جایگاهش در تفلیس بود، حکومت می‌کرد. مردم ایبریا بارها پرچم طغیان برافراشتند (بزرگ‌ترین آن‌ها در سال‌های ۴۸۲ و ۵۷۱م. بود)، اما قیام آن‌ها هر بار شکست خورد. در سال ۵۹۱م. بخش اعظم ایبریا تا تفلیس به بیزانس داده شد. در سال ۶۲۶م. سپاه امپراتور هراکلی و متحد او جبو خاقان، در زیر باروی پایتخت گرجستان به یکدیگر رسیدند و شهر را محاصره کردند. سپاه ایران که به یاری



محصورین آمده بود، شهر را نجات داد (رضا، ۱۳۶۵: ۱۸۰). پس از پایان جنگ طولانی ایران و بیزانس، طرفین به مرزهایی بازگشتند که در زمان ماوریکه تعیین شده بود (مقتدر، ۱۳۶۲: ۱۶۲). آذربایگان (آذربایجان) در سده سوم میلادی، بخشی از دولت ساسانیان دو پایتخت باستانی این شهرستان 1a گردید. (در آثار مؤلفین یونانی) بودند که در گنزک و دوران اسلام، با شیز و اردبیل، یکی دانسته شده‌اند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۸۱). بنا بر نوشته بلاذری، اردبیل جایگاه مرزبان بوده است (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۵۷). یاقوت، پی‌ریزی شهر را از کارهای شاهنشاه پیروز می‌داند (حموی، ۱۹۹۵: ۱۲۹/۱). در دوران ساسانیان، گنزک اهمیت مذهبی داشت و آتشکده آذرگشنسپ، یکی از سه آتشکده بزرگ در آن جا بود. می‌دانیم که در سال‌های ۴۸۵، ۵۴۴، ۵۵۳، ۵۷۷ و نیز سال ۶۰۵ میلادی، گنزک جایگاه کشیش نسطوری بوده است. سیونیک (سیساکان، سیساجان) در پایان سده ششم میلادی، شهرستان جداگانه‌ای نبود. در نیمه دوم سده ششم میلادی از ارمنستان جدا شد و به آذربایگان پیوست (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۸۱).

شهرستان‌های کرانه‌های جنوبی خزر - گیلان، دیلم و طبرستان - هر چند که همواره در قلمرو ساسانیان نبودند. اما وابستگی زیادی به ساسانیان داشتند. در منابع مختلف تقریباً از جایگاه مرزبان در یکی از این سه شهرستان خبری نیست؛ در سده سوم میلادی، ورهران از دودمان ساسان، پادشاه گیلان بود. آن‌ها همیشه از مخالفین قابل ملاحظه ساسانیان بودند و شهرهای ری و قزوین در این بخش از امپراطوری نقش استحکامات دفاعی را داشتند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲). شهرستان‌های کرانه خزر، به رغم خصومت، پیوسته سپاهی اجیر برای ارتش ساسانیان می‌فرستادند که سپاهیان سلحشوری بودند (یار شاطر، ۱۳۸۰: ۱۶۹/۳). سرزمین کنونی گیلان پیش از استیلای اعراب و در نخستین سده‌های اسلام دو شهرستان جدا از یکدیگر بود. بخش ساحلی، گیلان و بخش کوهستانی، دیلم نامیده می‌شد. در سال ۵۵۳م. گیلان با آمل، حوزه یک کشیش نسطوری بود. دیلم در دوران باستان، گسترش بیشتری به خاور داشت و بخشی از مازندران کنونی نیز از دیلم بود. قبایل دیلم دیر زمانی وضع مستقل خود را نگاه داشتند و تنها در روزگار قباد و یا خسرو انوشیروان زیر فرمان شاهنشاه درآمدند. در لشکرکشی مشهور سال ۵۷۰م. به یمن، هشتصد اسیر از دیلم و شهرستان‌های مجاور شرکت داشتند که فرمانده آن‌ها خورزاد پسر نرسه بود که لقب «وهریز» داشت (حمزه اصفهانی، ۱۸۶۶: ۱۱۷). بقایای سپاه آشوبگر بهرام چوبین در دیلم برای خویش پناهگاه یافتند. زیر فرمان درآوردن نهایی دیلم مربوط به دوران بعدی و پس از روزگار ساسانیان است (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۸۲). رویان که مؤلف جغرافیای ارمنی آن را همچون شهرستانی جداگانه مشخص کرده است، تنها در نخستین سده هجری شهرستانی جداگانه بود و در روزگار ساسانیان جزئی از دیلم به شمار می‌رفت. پاتشخورگر (تپورستان، طبرستان، مازندران)، تا پایان سده پنجم میلادی در مناسبات خود با ساسانیان، استقلال خود را نگاه داشته بود. شاهنشاه قباد اول، نخستین کسی بود که این سرزمین را به زیر فرمان درآورد. وی پسر بزرگ‌تر خود کاووس را به جانشینی در پاتشخورگر تعیین کرد. اما این شاهزاده در زیر نفوذ تعلیمات مزدک بود و از وابستگی خود به مزدکیان برای تصاحب تاج و تخت دولت بهره جویی می‌کرد. پس از اینکه خسرو انوشیروان شاه شاهان گردید، کاووس به اتهام توطئه به قتل رسید (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۱۵۸/۱). مردم طبرستان پس از چندی به شورش بسطام پیوستند. سمبات باگراتونی شورش این شهرستان را فرو نشانید. پایتخت باستانی طبرستان شهر ساری بوده است. آمل که جغرافی نویسن ارمنی آن را در برابر طبرستان همچون



شهرستانی جداگانه آورده است، ظاهراً در روزگار ساسانیان یکی از بخش‌های طبرستان و پایتخت آن بوده است. در هر صورت سکه‌های شاهنشاهان در طبرستان (از قباد اول تا خسرو دوم) دارای علامت AM هستند. علامت TPURSTAN در نخستین سده هجری پدیدار شده است. شهرستان ری (بت زیکایه) زادگاه خاندان مهران بود. بهرام چوبین که از همین شهر بود، پیش از لشکرکشی خود به خاور، مرزبانی ری را داشت. یکی از بزرگ‌ترین ضراب‌خانه‌ها که در آن جا به نام بهرام و نیز بسطام که پس از او علیه خسرو دوم قباد کرده بود سکه ضرب شد، در مرکز این شهرستان جای داشت. در سده‌های پنجم و ششم میلادی، شهرستان ری یکی از حوزه‌های مذهبی سریانی شرقی بود. گذشته از ری که پایتخت شهرستان بود، چند شهر دیگر نیز در آن جا بود که دماوند (دماوند) در جنوب کوهی با همین نام، از آن شهرها بوده است. دماوند در دوران باستان پیشان نام داشت. در روزگار خلفا، دماوند یکی از هفده روستاق شهرستان بوده است. شهرستان قزوین (کشوین) در شمال با دیلم، در خاور با ری، در جنوب با همدان و در باختر با زنگان هم مرز بود. قزوین برای ایران دارای اهمیت بزرگ اقتصادی و سوق‌الجیشی بود؛ زیرا از پایتخت آن که همین نام را داشت راه‌هایی به سوی آذربایگان، همدان، ری و دیلم می‌گذشت (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۸۲). شهر قزوین در یک صد و پنجاه کیلومتری تهران کنونی بود. ساختمان آن را با نام شاهنشاه شاپور دوم مربوط می‌کنند. به نوشته دینوری، به فرمان خسرو دوم پرویز در قزوین، پس از سرکوبی شورش بسطام، پادگانی از ده‌هزار سپاهی برای پیشگیری از رخنه دشمن از دیلم به ایران شهر، استقرار یافت (دینوری، ۱۳۶۹: ۱۳۵). درباره انتقال سواران ایرانی به قزوین در سایر منابع نیز مطالبی هست. در جریان استیلای اعراب و پس از تصرف این شهر، قزوین به مرکز انتقال سپاهیان اسلام برای عملیات رزمی علیه شهرستان‌های باختری و شمالی ایران بدل شد. در منابع تنها تقسیمات بعدی اداری قزوین که مربوط به دوران حکومت خلفاست آمده است. مارکوارت نام شنجان را که در فهرست بزرگ جغرافیای مؤلف ناشناخته منسوب به موسی خورنی آمده است، از افزودگی‌های بعدی می‌داند؛ زیرا امکان همسان بودن این محل با لارجان، برای او قانع کننده نبود. با موافقت نسبی با عقیده وی، مشکل بتوان پذیرفت که این یک افزودگی باشد: همین نام را به شکل زنجان در فهرست یعقوبی می‌بینیم (یعقوبی، ۲۰۰۲: ۷۷). در مأخذ عربی، زنجان پس از قزوین آمده و در مأخذ ارمنی بلافاصله پس از گیلان، تردیدی نمی‌ماند که این هر دو نام یکی است. زنجان (زنجان - شانچان) در سده‌های میانه در حدود شهرستان کنونی زنجان در ایران قرار داشت. طبق روایات، این شهر را اردشیر پاپکان ساخته و نام آغازین آن شاهین بوده است. زنجان در زمان خود و در چهار راه ری به باختر، و همدان و دینور و به آذربایگان، اهمیت خاصی داشت. زنجان مرکز نقطه کوچکی بود که ظاهراً شهرستانی خرد به شمار می‌رفت. اعراب پس از استیلا بر قزوین، بی‌درنگ آن جا را تصرف کردند (ابن الفقیه، ۱۳۴۹: ۱۲۸). قم که آن را یعقوبی شهرستانی جداگانه آورده است (یعقوبی، ۲۰۰۲: ۸۴)، در روزگار ساسانیان یکی از بخش‌های اسپاهان بود و نخستین بار در سال ۱۸۹ هجری (۸۰۵-۸۰۴ م.) از آن جدا گردید. در دوران پیش از اسلام، مرکز بخش دارای برج و بارو بود و بقایای آن هنوز هست (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۹۵). سنت تاریخ‌نگاران پارسی و عربی، بنیاد همدان (همدان) را در ژرفای دوران باستان می‌داند. افسانه‌های گوناگونی درباره ساختمان این شهر است. در نزدیکی آن آتشکده‌ای بود که در سال ۸۹۵ م. ویران شد و نیز بناهایی از روزگار بهرام گور (۴۳۸-۴۲۰ م.) بوده است. همدان در دوران باستان مرکز منطقه پر جمعیتی بوده که درازا و



پهنای آن چهار فرسنگ بوده است. در روزگار ساسانیان یکی از ضراب‌خانه‌های بزرگ در آن جا بوده است. فرمانده سپاه سوار دوازده هزار نفری که با اعراب مسلمان در نزدیکی حیره پیکار کرد، مهران پسر ماهرویه از همدان بود؛ ظاهراً او مرزبان آن جا بوده است (دینوری، ۱۳۶۹: ۱۴۶). پس از نبرد نهاوند شهر و شهرستان به چنگ مسلمانان افتاد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۹۵۴/۵). در روزگار ابن حوقل، همدان در منطقه‌ای به مساحت یک فرسنگ مربع و از خود شهر (شهرستان) و رباط تشکیل شده بود (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۳۶۳). شهرستان ماد (بت مادایه، الماهین) از گردنه حلوان تا اطراف همدان کشیده شده و شامل بخش‌های دینور و نهاوند بود. تقسیم آن‌ها به دو واحد جداگانه اداری به احتمال در روزگار قباد اول بوده است. از همان روزگار است که بر سکه‌های دارای علامت DINAV، DIN، NIH، NH آگاهی داریم و علامت MA آخرین بار در سکه‌های خسرو اول دیده شده است. شهرستان ماد دارای دو مرکز دینی سریانی شرقی بود. در این شهرستان خاندان کارن که جایگاهشان در نهاوند بود، وضع ممتازی داشتند. در نتیجه کاوش‌های باستان‌شناسان فرانسه مشخص گردیده است که نهاوند شهری است بسیار باستانی و ساختمان شهر دینور از روزگار سلوکیه است. در منابع موجود، بر اینکه شهرستان ماد دارای مرزبانی بوده است، اشاره مستقیمی نیست. به عقیده مارکوارت، در آغاز استیلای اعراب اداره امور ماد با سرداری به نام «نخورگان» بوده که در نبردی تن به تن با سرکرده اعراب کشته شد. پس از آن دینور ماه کوفه نامیده شد و نهاوند ماه بصره (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۸۶). در تاریخ‌نگاری اعراب، به طور سنتی آغاز ساختمان حلوان به روزگار قباد اول نسبت داده شده است. اما واقعیت چیزی است که آشوری‌ها نیز بر آن آگاه بوده‌اند. این شهر در ابتدای دره زاگرس جای داشت و امروزه سرتاسر نابود شده است. در روزگار ساسانیان حلوان مرکز شهرستانی به همین نام بود و پنج بخش کوچک (تسوک) داشت: شاد پیروز (قباد)، کوهستان (الجبال)، تمرا، اریبل، خانقین و در سال‌های ۵۵۳، ۵۸۸، ۶۰۵ میلادی مقرر کشیشان بوده است. حلوان همچنین گمرکی بود که فرستادگان خاقان هنگام حرکت از سرزمین ترکان به تیسفون، در آن جا توقف می‌کردند (حموی، ۱۳۶۲: ۶۷). شهر زور منطقه‌ای کوهستانی بین اریبل و همدان بود که اهالی اش‌گرد بودند. مرکز این منطقه در روزگار ساسانیان نیم راه نام داشت. زیرا در میان راه تیسفون و آتشکده شاهی در گنزک (شیز) جای داشت (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۱۶). امپراطور هراکلی در سومین لشکر کشی خود به ایران، به هر زور رخنه و آن را تاراج و مردمش را قتل عام کرد. در سال‌های ۵۷۷، ۵۵۳، ۵۸۸ و ۶۰۵ میلادی، شهر زور (سیازور) در فهرست منطقه دینی سریانی شرقی آمده است. شهرستانی نه چندان بزرگ ماسبدان (ماسپتان، ماسبدان، ماه سبوزان) در آخرین دوران اشکانیان، استان علمائید واقع در مرز ماد و شوش بود و ماسباتیکا نام داشت. مرکز این شهرستان سیروان نامیده می‌شد. ماسبدان در فهرست مراکز دینی سریانی شرقی، در سال‌های ۵۵۳ و ۵۷۷ میلادی آمده است. شهرستان مهرگان کدک (مهر کدک، مهرجان کدک) در جنوب باختری اراک بوده و در فهرست مناطق دینی نسطوری در سال‌های ۵۷۷ و ۵۸۸ میلادی آمده است. ترجمه آن یعنی خانه مهرک‌ها و با نام سریانی بت مهرکایه همانند است. مرکز شهرستان، صیمره بوده است. سپهسالار هرمزان که در جنگ با اعراب پرآوازه شد، از اهالی آن جا بوده است. ارتباط نزدیک اقتصادی میان این دو شهرستان و خوزستان در آغاز استیلای اعراب، به مارکوارت امکان داد که ماسبدان و مهرگان کدک را از نیمروز بداند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۸۷).



۲-۳- نیمروز (کستک نیمروز)

برای تجسم پهناوری کستک جنوبی امپراطوری باید به فهرست یعقوبی، شهرستان‌های اسپهان، ساکستان، بحرین و یمن را نیز افزود. اسپهان از این رو شامل این کستک نشده بود که تقریباً همه مؤلفان مسلمان آن را از الجبال دانسته اند. این موضوع برای نخستین بار در دوران خلفا پدید آمده است. درباره یمن و بحرین باید گفت که در این جا احساسات ناسیونالیستی مانع از آن گردید که یعقوبی عرب این شهرستان‌ها را وابسته به ایران بداند، البته از نوشته های منابع روشن است که در روزگار آخرین شهریاران ساسانی، بحرین و یمن مرزبان داشتند (یعقوبی، ۲۰۰۲: ۱۰۴). در رساله پهلوی شهرهای ایران، هم یمن و هم اصفهان در قلمرو نیمروز آمده است. کستک جنوبی ایران دارای شش شهرستان بزرگ بوده است: اسپهان، کرمان، پارس، ساکستان، اهواز و یمن (نقشه ۱). یعقوبی تقسیمات دو شهرستان یعنی پارس و اهواز را آورده است. مؤلف جغرافیای ارمنی آشخاراتسویتس از نوزده شهرستان نیمروز نام می برد؛ اما همه آن‌ها را نمی توان از ایران ساسانی دانست. شهرستان‌های واقع در فراسوی افغانستان کنونی تنها گاهی از ساسانیان فرمان می بردند. شمار شهرستان‌ها در جغرافیای ارمنی، بازتاب وضعی است که در جریان لشکرکشی چندین ساله مسلمانان به خاور، پدید آمده بود. شرایط سودمند طبیعی به آن انجامید که اسپهان در دورانی بسیار کهن پرجمعیت باشد و آثار باقی مانده از دوران پیش از آمدن اقوام آریایی، گواه این گفته است. در دوره های گوناگون تاریخی نام شهرستان تغییر می کرد و به تقسیمات گوناگون اداری تعلق داشت (کولسینکف، ۱۳۸۹: ۱۸۸). بنا بر روایات، شاهنشاه قباد اول آن را به دو بخش بدون وابستگی به یکدیگر به نام های گی و تیمره تقسیم کرد که نخستین برابر با استان کنونی اصفهان و دومی ظاهراً باید شهرستان قم باشد (دینوری، ۱۳۶۹: ۹۵). اکنون ما تنها برسکه های اصفهان با علامت های AS و ASP آگاهی داریم. در آغاز سده هفتم میلادی اسپهان در نتیجه تاخت و تاز هپتالیان تاراج و ویران شد و این نکته در تاریخ سبئوس آمده است. در راس سپاهیان که در برابر لشکر تازی ایستادگی می کرد یک پاتکسپان بود؛ این پاتکسپان که به افراد خود امید نداشت، برای فرار از دژ محصور تلاش ناکامی کرد. ظاهراً باید این مرد پاتکسپان نیمروز بوده باشد. به روایتی دیگر فرماندهی سپاه اسپهان با استاندار و جانشین مرزبان در منطقه بود. در منابع سریانی مربوط به سال های ۴۳۰، ۵۵۳، ۵۷۷ میلادی اسپهان همچون مرکز دینی جداگانه ای آمده است. در اسپهان عده زیادی یهودی می زیستند. بنا بر روایت، این یهودیان در دوران باستان برای نجات از بیداد بخت النصر به این مکان کوچ کرده بودند؛ در فهرست پهلوی شهرهای ایران، کوچ کردن یهودیان به کارهای شاهنشاه یزدگرد اول (۴۲۰-۳۹۹ م.) که زنش یهودی بود، وابستگی دارد. یهودیان در «گی» کوی بزرگی داشتند که یهودیه نامیده می شد. هر یک از دو بخش شهر دارای دژ و بارو بود. این وضع پایدار بود تا این که رکن الدوله دیلمی هردو قسمت را در داخل یک حصار کرد که درازای دیوار آن شانزده کیلومتر بود (ابن الفقیه، ۱۳۴۹: ۹۷). کرمان (در دوران باستان - یوتیه، کرمانیه) پیش از استیلای اردشیر پاپکان در دست بلاش (ولاش) فرمانروای اشکانی بود. هنگامی که وی مغلوب گردید، اردشیر پسر خود را که جانشین اش بود، در کرمان گذاشت و او لقب کرمانشاه گرفت. کرمان دیرزمانی ولیعهد نشین بود: بهرام چهارم (۳۹۹-۳۸۸ م.) شاه شاهان نیز در روزگار ولیعهدی لقب کرمانشاه داشت (طبری، ۱۳۷۵: ۵۸۲/۲). شهر گواشیر (بردسیر) مرکز شهرستان بود. موقعیت مناسب این مرکز که در راه فارس به ساکستان، خراسان و



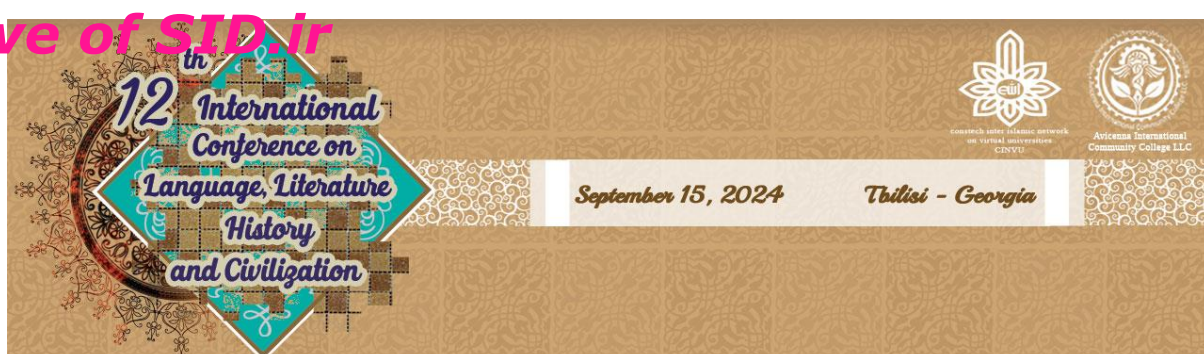
هندوستان بود، برای آن اهمیت بسیار پدید آورده بود؛ از این شهر راه کاروانی پر اهمیتی از بنادر خلیج فارس به سوی مناطق شمال باختری کشور می‌رفت. در روزگار آخرین شهریاران ساسانی که کرمان دارای مرزبان بود و مرکز آن به شیرجان (سیرجان) واقع در باختر کرمان در مرز فارس منتقل شده بود، گواشیر یک اردوگاه جنگی گردید؛ تنها در سده دهم میلادی و در روزگار آل بویه دوباره مرکز شهرستان شد (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۶۰). جغرافی نویسان عرب زبان بر تقسیم کرمان به چند منطقه، آگاهی دارند. درباره دو منطقه مستقل اداری در دوران ساسانی، ظاهراً می‌توان نام کرمان و شیرجان را برد. سکه‌های دارای علامت SI، KR غالباً دارای تاریخ یکسانی هستند. گویا در کرمان دو مرکز ضرب سکه بوده که براساس آن می‌توان وجود دو واحد اداری را که حقوق برابر داشته‌اند، حدس زد. سران قبایل کوهستانی باریچان که طبری آن‌ها را البارز می‌نامد، پایه پای جانشینان شاه دارای قدرتی بزرگ بودند (طبری، ۱۳۸۷: ۱۰۰/۲). پارس (فارس) مهم ترین شهرستان نیمروز بود؛ بنا بر نوشته یعقوبی فرمانروای کستک جنوب، دارای لقب اسپهبد پارس بوده است. و به عقیده او این شهرستان به چند منطقه تقسیم شده بود. مورخ عرب از ده منطقه نام برده است: اصطخر (ستخر)، شیراز، اره جان (اره گان) نوبنده جان (نوبندگان)، جور (گور)، کازرون، فسا (پسا)، داراب جرد (داراب گرد)، اردشیر خُره و سابور (شاپور) (یعقوبی، ۲۰۰۲: ۲۰۳). اما پژوهشگران دلیلی برای قبول آن چه که یعقوبی آورده است، ندیده‌اند؛ زیرا از ده منطقه‌ای که او نام برده است، نیمی از آن جزء مناطق شهرستان نبوده، بلکه یا مراکز اداری (مانند گور که مرکز منطقه اردشیر خُره بود) و یا شهرهای کم آوازه و روستا بوده‌اند که در دوران اسلام شکوفان شده‌اند (مانند کازرون، شیراز، نوبندگان). مارکوارت و مسعود کیهان بر پایه آثار جغرافی نویسان سده‌های میانه، به ترتیب از شش و پنج منطقه نام می‌برند: استخر، شاپور، اردشیر خُره، داراب گرد، اره گان و پسا (در مورد دوم به جای دو نام آخر، قباد خُره آمده است). اما مارکوارت، این تقسیم را مربوط به دوران خلفا می‌داند و کیهان مربوط به دوران ساسانیان (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۹۰). و. بارتولد و گ. لسترنج احتمال می‌دانند این شهرستان، هم در روزگار ساسانیان و هم در عهد مسلمانان دارای پنج منطقه بوده باشد؛ یعنی همان تعداد مناطقی که در چاپ دائره المعارف اسلام آمده است (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۵). منابع فارسی میانه (ماتکدان و سکه ها) تنها خیر از چهار منطقه (نيسنگ) در پارس می‌دهند: اردشیر خُره، به شاپور، ستخر و داراب گرد، و نامی از اره گان نمی‌آورند؛ هر چند که در آثار مؤلفان مسلمان، بنیاد آن به روزگار ساسانیان نسبت داده شده است. این شهر میان پارس و خوزستان و در کنار یکی از شاخه‌های رود تاب، برای تامین امنیت حمل و نقل در ۱۷۰. دو سوی رودخانه احداث شده بود و در عهد مسلمانان، این شهر اهمیت بزرگ تقاطع راه‌ها را کسب کرد: از راه این شهر ارتباط اقتصادی فارس با بصره، بغداد و واسط برقرار بود و یک راه بازرگانی هم به اسپهان می‌رفت. درباره مناطق پارس می‌توان تنها همچون شهرستان‌هایی نه چندان بزرگ سخن گفت؛ اما این شهرستان‌ها دارای ضراب‌خانه بوده‌اند و در اراضی مناطق پارس شهرها و دژهای بسیاری جای داشت. به احتمال تراکم جمعیت در آن جا به مراتب بیشتر از خراسان بوده است. شاید در سده‌های ششم-هفتم میلادی، نام فارس بیشتر مفهومی اقلیمی داشته در حالی که هر شهرستان یک واحد مستقل اداری بوده است. بزرگ‌ترین شهرستان فارس ستخر و اردشیر خُره بوده است. در سده پنجم میلادی در ریو اردشیر، کرسی اسقف جای داشت و اندکی پس از آن در ستخر، اردشیر خُره و به شاپور کشیشان مراکزی داشتند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۹۱). خوزستان



(خوزستان، بت خوزیه، اهواز، عربستان) همان شوش باستانی است. از لحاظ ترکیب مردم، همه یکسره ایرانی زبان نبودند. اقوام آریایی که به آن جا آمده بودند، در کنار مردم بومی خوزی می زیستند و بخشی از آن‌ها نیز باهم در آمیخته بودند. در روزگار هخامنشیان، شوش پایتخت واقعی پادشاهان ایران بود؛ اما پایتخت رسمی در تخت جمشید قرار داشت (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۹۹). از روزگار ساسانیان در آن جا تاسیسات گوناگون مهندسی: بندها و سدها، پل‌ها و کاخ‌هایی بر جای مانده است. مسلمانان، شهر شوش را ویران کردند؛ اما پس از آن دوباره ساخته شد. شمار و نام مناطق خوزستان در آثار مؤلفین مسلمان سده‌های میانه با یکدیگر همخوانی ندارد. در منابع ایرانی زبان و نیز سریانی، از مناطق زیر در روزگار ساسانیان سخن می‌رود: شوش (سوس، یران خُره-شاپور)، هرمز اردشیر (خوزستان و چر، سوق الاهواز)، رام هرمز، به اندیو شاپور (گندی شاپور، جندی شاپور، بت لاپت، بل آباد)، شوشتر (شوشتره، تستر). در پایان دوران ساسانیان، شوشتر ولیعهد نشین بود. دستیابی بر این شهر که روی صخره ای بنا شده و ورودخانه ای چون خندق دورش را گرفته بود، دشوار بود و اعراب تنها پس از دو سال محاصره و در نتیجه خیانت توانستند بر آن مسلط شوند. بت لاپت (گندی شاپور)، هرمز اردشیر، رام هرمز، شوش و شوشتر در سده‌های پنجم تا هفتم میلادی در فهرست کشیشان نسطوری آمده است. کشیش بت لاپت، اسقف خوزستان نیز بود. در همین شهر یک مدرسه مهم پزشکی نیز وجود داشت. خرابه‌های جندی شاپور در جنوب خاوری شهر کنونی دزفول دیده می‌شود (لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۵۳). ساکستان (سگستان، سجستان، سیستان) ابتدا به دست اردشیر پاپکان افتاد و نخستین فرمانروای آن اردشیر سکانشاه بود. در عین حال، سیستانی‌ها غالباً متحد ساسانیان نیز بوده‌اند. ظاهراً فرمانروایی مطلق ساسانیان جای خود را به فرمانروایی نسبی خاندان‌های محلی داده است. پس از کشته شدن پیروز در ۴۸۴م. بخش اعظم زمین‌های این شهرستان زیر فرمان هپتالیان در آمد؛ اما طبق نوشته منابع، در نتیجه لشکرکشی موفقیت آمیز خسرو اول انوشیروان، این منطقه مجدداً به زیر فرمان ساسانیان بازگشت. بی شک نقش خسرو اول در تارومار کردن قبایل متحد هپتالی بیشتر از واقعیت نشان داده شده است؛ زیرا در گوشمالی هپتالیان، تعرض ترکان از شمال خاوری دارای اهمیتی قاطع بود. درباره سیستان باید گفت که این منطقه پهناور دوباره به ایران پیوست (رضا، ۱۳۶۵: ۹۷). در سال‌های یورش اعراب، یزدگرد سوم که از کرمان رانده شده بود، به ساکستان آمد و «شاه» آن جا احترامات لازمه را نسبت به او مراعات کرد؛ اما همین که پادشاه ساسانی بی هنگام درخواست خراگ (خراج) کرد، حکمران ناخرسندی نشان داد و یزدگرد ناچار شد به خراسان برود. ظاهراً جانشینی که در سیستان لقب «شاه» داشته، همان پرویز مرزبان ساسانی است که مقر او در زرنگ بوده است. می‌دانیم که در زرنگ (زرنج) سکه‌های شاهنشاه پیروز، قباد اول، خسرو اول، هرمز چهارم، خسرو دوم پرویز، قباد دوم شیرویه، اردشیر سوم و یزدگرد سوم ضرب شده است. این‌ها نشان می‌دهند که زرنگ همیشه از آن ساسانیان بوده است و یا اینکه در هر صورت فرمان‌برداری از شاهنشاه همواره رعایت می‌شده است. در سده‌های پنجم و ششم میلادی، ساکستان حوزه کشیشان نسطوری بوده است (فرای، ۱۳۷۵: ۳۰). مکران (مُکران، ماکوران) نزد یونانیان با نام گدروزیا معروف بوده است. در منابع معمولاً همراه با توران یعنی شهرستانی که در خاور آن بوده و پایتخت آن به نام کوس دار در حدود کلاته بوده است، یاد می‌شود. شاهان این ولایات ساحلی فرمان‌بردار اردشیر اول بودند و ابن خردادبه از این شاهان که در میان حکمرانی که بنیانگذار دودمان ساسانی به آن‌ها لقب «شاه» بخشید، به عنوان پادشاهان



مکران و توران یاد می‌کند (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۹۳). ظاهراً در دوره معینی از تاریخ ساسانیان، مکران به ترتیبی جزء شاهزاده نشین هندی سند نیز بوده است؛ زیرا در داستان بهرام پنجم گور آمده است که پادشاه هندوستان، این ولایت را با بخشی از سند که در جوار آن بود، به بهرام گور واگذاشت (طبری، ۱۳۷۵: ۶۲۵/۲). در سده ششم میلادی پس از آنکه خسرو انوشیروان به هیتالیان گوشمالی داد و دولت هیتالی را قلع و قمع کرد و سند را دوباره به زیر فرمان خویش بازگردانید، مکران به طور قطع به ایران پیوست. روشن نیست که مکران در آغاز سده هفتم میلادی، شهرستانی جداگانه بوده و آن را مرزبان اداره می‌کرده و یا بخشی از کرمان بوده است. پیش از استیلای اعراب، پنج پور مهم ترین شهر مکران بوده است (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۶۹). اسبت، که جغرافی نویسنده ارمنی آن را همچون شهرستانی جداگانه مشخص کرده است، هیچ گاه شهرستان نبوده و مؤلفان عرب زبان آن را یا از کرمان یا از سیستان دانسته اند. اسبت در راه نرمة سیر (در کرمان) به زرنک جای داشته و در حومه نصرت آباد فعلی بوده است. وشت نیز همچون اسبت ظاهراً در دوران ساسانیان شهرستانی جداگانه نبوده است. وشت با بخش کنونی وشت در خاور بلوچستان ایران یکسان دانسته می‌شود. ظاهراً وشت منطقه‌ای از کرمان بوده است. مارکوارت با استناد کامل به مؤلف آشخاراتسویتس، اسبت و وشت را «دوبخش جداگانه میان کرمان و سگستان» می‌داند. در شمال خاوری ساکستان، زابلستان جای داشت که در سنت حماسی ایران با کارهای قهرمان حماسی ایران یعنی رستم، وابستگی دارد. درباره گذشته تاریخی این سرزمین پیش از استیلای اعراب، آگاهی چندانی نداریم. پس از کشته شدن شاهنشاه پیروز در جنگ با هیتالیان، زابلستان به دست هیتالیان افتاد. یاد آوری این نکته که گویا این سرزمین را خسرو انوشیروان دوباره به ایران بازگردانید قابل تردید است. سیوان سزان، جهانگرد چینی، زابلستان را چون شاهزاده نشینی شرح می‌دهد که حاکم محلی آن را اداره می‌کرده و از وابستگی این منطقه سخنی نمی‌گوید (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۹۴). قلمرو شاهنشاهان، جزایر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس از جمله بحرین و نیز سرزمین عمان را فرامی‌گرفت. از کهن ترین قبایلی که در بحرین می‌زیستند بر قبیلہ ازد، از گروه قبایل قحطان آگاهی داریم. در میان کسانی که دیرتر به آن جا آمده بودند، بیشترشان از شاخه های گروه قبایل تمیم، بکر و تغلیب بوده‌اند. در هگر (حجر) مقر سبوخت، آخرین مرزبان بحرین، جای داشت (بلاذری، ۱۳۳۷: ۱۱۳). شهرهای هگر و پنیات اردشیر (الخط) و جزایر دیر (دیرین) و میش ماهیک (ماش ماهی) که از جزایر بحرین بوده‌اند، همچون مراکز کشیشان نسطوری شهرت داشته‌اند. ظاهراً جغرافی نویسنده ارمنی در اثر خود آن را مستقیماً از فهرست کشیشان گرفته است. عمان (مازون) که در روزگار شاپور اول بخشی از ایران بود، در آغاز استیلای مسلمانان در حقیقت یک شهرستان ایرانی به شمار نمی‌رفت. عمان را پادشاهی محلی اداره می‌کرد که فرمان‌بردار شاهنشاه بود. ابن الکلبي مردم محلی را عرب نمی‌دانست. در عمان تعداد بسیاری زرتشتی می‌زیستند که از ایران به آن جا کوچ کرده بودند. در سده پنجم میلادی آیین عیسی در شکل نسطوری به آن جا رخنه کرد؛ در آن جا یک کرسی اسقفی نیز وجود داشت (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۹۵). بحرین و عمان آخرین شهرستان‌های شبه جزیره عربستان بودند که در روزگار زندگی حضرت محمد (ص) به اطاعت اسلام درآمدند و در میان نخستین شهرستان‌هایی بودند که پس از رحلت پیامبر (ص) از اسلام روی گردانیدند. برای سرکوبی از دین برگشتگان خلیفه اول ابوبکر دو سپاه تجهیز کرد. اما آشوب در این شهرستان‌ها، حتی پس از تصرف شام و بین‌النهرین (عراق) به دست سپاهیان عرب مسلمان، هنوز فرو نشسته



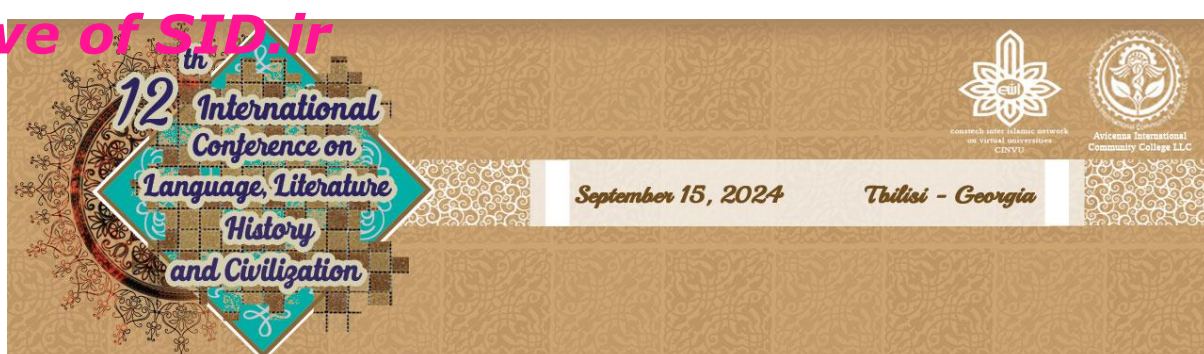
بود (طبری، ۱۳۷۵: ۱۴۳۶/۴). نخستین تلاش ساسانیان برای استقرار در گوشه جنوب باختری شبه جزیره عربستان یعنی در یمن، مربوط به روزگار فرمانروایی بهرام پنجم گور (۴۳۸-۴۲۰ م.) است. این پادشاه کامیاب پس از لشکر کشی موفقیت آمیز به خاور که در نتیجه آن مکران و دیبول به ایران ساسانی پیوست، سپاهش را به یمن گسیل داشت. او پس از پیروزی بر یمنی ها برای آن ها خراگ (خراج) معین کرد. دومین یادآوری یمن مربوط به لشکر کشی خسرو اول انوشیروان است. در منابع مختلف در این باره چنین روایت شده است: سیف ذویزن حکمران یمن از بیم حبشی ها به درگاه خسرو اول آمد و شکایت کرد که اردوی سی هزار نفری حبشی ها از دریا گذشته و کشور او را تصرف کرده اند؛ او از شاهنشاه تقاضای کمک نظامی کرد. خسرو که بر آن نبود سپاهی منظم به آن جا بفرستد، واحدی شامل هشتصد سوار به آن جا گسیل داشت. این سواران از زندانیانی بودند که شامل عفو نمی شدند. در میان آن ها نه سردار از خاندان ساسان و خاندان بهمن پسر اسفندیار بودند. این سپاهیان به فرماندهی وهریز در هشت کشتی نشستند که دو کشتی آنان در میان آب غرق شد. ایرانیانی که در شش کشتی دیگر باقی مانده بودند، در ساحل پیاده شدند، پیروز گردیدند و همان جا ماندند (حمزه اصفهانی، ۱۸۶۶: ۱۲۱). در پایان سده ششم میلادی، یمن به یکی از شهرستان های ساسانی بدل گردید. نخستین مرزبان آن جا سپهسالار وهریز بود. پس از مرگ این مرزبان، خسرو دوم مردی از سواران را که نامش زین، و بنا به نوشته بعضی منابع، شخص خود کامه ای بود، به جانشینی وهریز تعیین کرد. سپس ناچار او را فراخواندند و به جایش ماموری به نام مروزان فرستادند. وی چند سال این سرزمین را اداره کرد. در روزگار فرمانروایی مروزان، مردم بخش کوهستانی یمن که مصانع نام دارند، سربه شورش برداشتند و از پرداخت خراج خودداری کردند. سپاهیان مرزبان دژ شورشیان را تصرف کردند، بخشی از آن ها را کشتند و دیگران را به اسارت گرفتند. ماجرا به خسرو پسر هرمز گزارش داده شد. پس از مروزان فرزانش جانشین او شدند تا اینکه خسرو پیروز سرداری به نام بادان (باذان) به جای آن ها فرستاد؛ با این مرد فهرست مرزبانان یمن به پایان می رسد. یمن نخستین شهرستان ایران بود که داوطلبانه به اطاعت اسلام درآمد. در سال ۴۸۵ میلادی نام همیار (هاموران) در فهرست کلیساهای سریانی شرقی آمده است (طبری، ۱۳۷۵: ۷۶۴/۲).

۲-۴- خورباران (کستک خورباران، کورالعراق)

قلمرو کستک غربی دولت ساسانی، به حوزه رودخانه دجله و فرات محدود می شد. در خاور و شمال، شهرستان های کستک های نیمروز و آذربایجان به آن می پیوستند و در باختر با امپراطوری بیزانس و بادیه بزرگ شام، هم مرز می شد (نقشه ۱). مرز ایران و بیزانس در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم میلادی، به موجب پیمان سال ۵۹۱ میلادی معین شده بود. بخش جنوبی آن به شرق دژ شهرستان پیشین ایرانی به نام آرزان و شهرهای ماردیسا و دارا، و مغرب شهر نصیبین می رسید. و سپس مرز آبی میگدون - آبورا (خابور) تا فرات ادامه می یافت. پس از فرات مرز طبیعی کستک صحرا بود (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۹۷). مرز ایران و بیزانس تا سال ۶۰۴ میلادی به همین شکل باقی بود. در آن سال، مناسبات صلح آمیز دو امپراطوری جای خود را به جنگ های چندین ساله داد. در بخش جنوبی فرات، در کنار خط کرانه غربی آن، دولت دست نشانده پادشاهی لخمی ها در حیره، همسایه ایران بود. در سال ۶۰۲ م. خود مختاری حیره از میان رفت و به یک شهرستان معمولی ساسانی بدل شد که آن را مرزبان اداره می کرد. حیره در نخستین سال های یورش تازیان به چنگ



مسلمانان افتاد. در سده‌های پنجم و ششم میلادی بخش اعظم مردم «حیره تازیان» (حیرتا دوتایه) پیرو کیش مسیح بودند (نولدکه، ۱۳۷۸: ۳۵۱). طبق معمول اطلاعات جغرافی نویسنده ارمنی و مؤلفان عرب زبان درباره تقسیمات اداری خوارباران با یکدیگر مطابقت ندارد. در این مورد جغرافی نویسنده ارمنی نام ولایات کلیسایی کستک را می‌آورد نه نام رسمی شهرستان‌ها را، در حالی که یعقوبی، برای مثال، چهل و هشت تسوج عراق را آورده و نامی از شهرستان‌ها نیاورده است (یعقوبی، ۲۰۰۲: ۱۵). آن‌ها درباره مرز کستک باختری نیز مطالب یکسانی ندارند؛ آن چه که مؤلف آشخاراتسویتس جزء شهرستان‌های خوارباران می‌داند، تاریخ نویسنده مسلمان آن را از آذربایگان یا از نیمروز می‌شمارند. شهرستان کشکر (کسکر) به تقریب به اندازه منطقه فعلی واسط است؛ از آغاز سده پنجم میلادی در آنجا اسقف نسطوری بوده است. یکی از دوازده استان بابل بود که در روزگار ساسانیان نام رسمی آن شاد شاپور بوده است (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۹۸). تیسفون (سلوکیه) در سورستان (بت آرامایه، آسورستان، بابل، سواد) جای داشت و مقرر شاهنشاهان بود. ایرانیان با پذیرفتن اهمیت بابل چون کانون فرهنگی و سیاسی، به آن نام دل بران شهر (دل ایرانشهر) داده بودند (فرای، ۱۳۷۵: ۲۴). شهرستان بت گرمای (گرمکان، بجرمای) در بخش شمال کستک، در کرانه چپ رودخانه زاب کوچک جای داشت. مرکز این شهرستان شهر کرکه دوت سلوخ (کرکوک کنونی) بود. در کرکوک اسقفی بود که چند کشیش (از جمله کشیش‌های لاشوم، شهر کرت و اریوان) تابع او بودند. «یران آسان کرت کوات» نامی است رسمی که شاهنشاه قباد به یکی از مراکز شهرستان که در هیچ یک از منابع جز در رساله پهلوی شهرستانی‌های یران شهر و مهر یک مغ نیامده، داده است. در میان شهرهای بسیاری که ساختمان آن‌ها را حمزه اصفهانی، ابن الفقیه و طبری به قباد نسبت می‌دادند، این نام دیده نمی‌شود (یار شاطر، ۱۳۸۰: ۱۶۷/۳). نام نهاترای (بت نهاتر) احتمالاً به زبان فارسی معنی خاترای نو داشته و برای تفاوت گذاشتن میان آن از دیگر جای‌ها به همان نام بوده است. در آثار مؤلفان مسلمان این نام به شکل بانهدرا یا باهدری دیده می‌شود و منطقه شهرستان موصل بوده است. از سال ۴۱۰ میلادی بت نهاترا پا به پای بت باگاش، بت دازن، بت ماه کرت و جزء این‌ها، در حوزه مذهبی کلیسا هدایاب بوده است. این شهرستان در میان دجله و خابور، تور آبدین و سنگار جای داشته است. در فهرست آشخاراتسویتس که س. یرمیان از آن بهره گرفته است، به جای نهاتر و شیراکان، نت اردتشرکان خوانده می‌شود. این نام، نام ابتدایی و تغییر یافته ایرانی نت شیراکان است که شهرستان آدیانا (هدایاب) بوده است. در سنگ‌نبشته شاپور اول، آدیابنا همچون شهرستان «یران شهر» آمده است و سده‌های پنجم تا هفتم میلادی، در شهر اردبیل که پایتخت این شهرستان بود، مقر اسقف جای داشت در شهرستان هدایاب جایگاه چند کشیش نسطوری نیز بوده است. ارزن (ارزُن) مرکز منطقه‌ای به همین نام در شهرستان ارمنی آلزینیک بود؛ یونانی‌ها این نام را به همه شهرستان داده و آن را آرزان نامیدند. در ارزن یک کرسی اسقفی وجود داشت. این شهرستان از مدت‌ها پیش و تا سال ۵۹۱ میلادی در عمل بخشی از مستملکات ساسانیان بود و سپس طبق پیمان صلح به بیزانس داده شد. اعراب هنگام لشکرکشی خود به ارمنستان، پس از استیلا بر آن شهر، آن را به شهرستان جزیره منظم ساختند. آن‌چنان که مورخان عرب می‌نویسند، ارزن در مرکز یک منطقه زراعتی حاصلخیز بود و یکی از شهرستان‌های شکوفان ارمنستان به شمار می‌رفت (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۲۰۰). شهرستان میشان (پرت دومیشان، میسان) که در منطقه کنونی بصره بود، در اثر جغرافی نویسنده ارمنی یاد نشده، اما در منابع پارسی میانه و سریانی

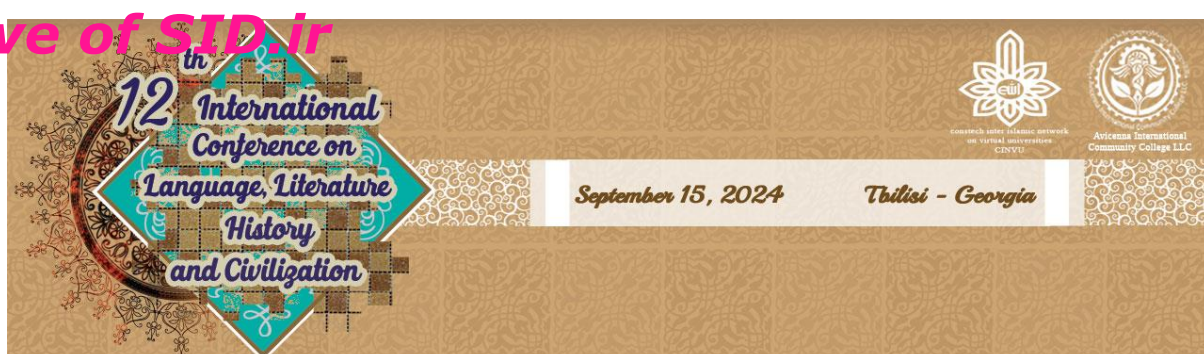


به خوبی معلوم است. در سنگ‌نبشته شاهنشاه شاپور اول از شاپور پادشاه میشان یاد شده است که از خاندان ساسان بود. در میشان سکه‌های آخرین شهریاران ساسانی ضرب شده است. در دوران پیش از اسلام این شهرستان، استان شاد بهمین بوده است. در سده‌های پنجم تا هفتم میلادی، پرات دومیشان در فهرست حوزه دینی سریانی شرقی آمده است (ملایری، ۱۳۷۹: ۳۳۷/۲). در اثر یعقوبی تقسیمات مفصل‌تر اداری بخش جنوبی خورباران را می‌بینیم. در این اثر به جای مناطق کلیسایی، فهرست مناطق کوچک کشاورزی (تسوک) آمده که به حوزه رودخانه‌های دجله و فرات وابسته است. از چهل و هشت منطقه، بیست و پنج منطقه در اطراف فرات و بیست و سه منطقه در اطراف دجله بوده‌اند. اما اطلاعات یعقوبی بیشتر درباره عراق در آغاز دوران حکومت خلفا است (یعقوبی، ۲۰۰۲: ۲۰).؛ زیرا از سایر منابع روشن است که در روزگار ساسانیان دوازده کوره (استان) در قلمرو این منطقه بوده است که شصت تسوک داشته‌اند (ملایری، ۱۳۷۹: ۱۵/۱). با گذشت زمان، شمار استان‌ها و تسوک‌ها در نتیجه شکسته شدن بندهای دجله و با تلافی شدن زمین‌های بیشتری در شهرستان کشکر، کاهش یافت. این رویداد در واپسین سال شهریاری خسرو دوم پرویز (۶۲۸ م.) بوده است. بنا بر نوشته مسعودی، شمار استان‌ها به ده و تسوک‌ها به چهل و هشت، کاهش یافت (مسعودی، ۱۳۶۵: ۴۱). پیروزی‌های اعراب در بین‌النهرین، تحولات بیشتری در پی داشت. شهرهای اصلی یعنی تیسفون (سلوکیه)، حیره، قادسیه و نهروان ویران شدند و به جای آن‌ها و روی خرابه‌های شهرهای ویران شده، آبادی‌های نوینی پدیدار گردید (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۱۱).

نتیجه‌گیری

در دوره ساسانیان ایران در حقیقت مجموعه‌ای از دولت‌های متحد یا حکومت‌های مستقل بود که اغلب آن‌ها پیشوایانی داشتند که آنها را گاهی شاه و گاهی «خدا» و گاهی به القاب دیگر می‌خواندند و همه آنها اطاعت از رئیس و فرمانده واحدی می‌کردند که به نام «شاهنشاه» مسئول سرنوشت همه این ولایات و گاهی کشورهای مختلف بود و اعلان جنگ و صلح و فرماندهی سپاهیان متحد ایران در میدان‌های جنگ با او بود. کشورهایی را که از قدیم قلمرو نژاد ایرانی آریایی بوده «اران» می‌گفتند و نواحی را که شاهنشاهان ساسانی می‌گرفتند و به خاک خود می‌افزودند «انیران» یعنی بیرون از ایران می‌گفتند و عنوان رسمی شاهنشاهان ساسانی «شاهنشاه ایران و انیران» بود که در روی سکه‌های خود به زبان آرامی «ملکان ملکا اران و انران» می‌نوشتند.

سرتاسر ایران در روزگار خسرو اول (۵۳۱-۵۷۹ م.) به چهار کستک (سمت، کناره) تقسیم شده بود، شامل؛ کستک خراسان، کستک خورباران، کستک نيمروز و کستک آذربایگان. همچنین هر یک از این بخش‌ها دارای چندین استان بود، هر استان نیز به کوره تقسیم می‌شد. کستک خراسان شامل شهرستان‌های؛ نیشابور، هرات، مرو، مرو رود، فاریاب، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، باورد، گرجستان، طوس، سرخس و گرگان بود. کستک آذربایگان شامل شهرستان‌های؛ طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اصفهان، همدان، نهاوند، دینور، حلوان، ماسبدان، مهرجان (کزک) آذربایگان، ارمنستان، ورژان، ران، بلاساکان، سیساکان، ری، گیلان، شانچان، دیلم، دماوند، طبرستان، رویان و آمل بود. کستک نيمروز کستک جنوبی امپراطوری شامل شهرستان‌های اسپاهان، ساکستان، بحرین و یمن بود و کستک خورباران؛ قلمرو کستک غربی



دولت ساسانی بود که به حوزه رودخانه دجله و فرات محدود می‌شد. در خاور و شمال، شهرستان‌های کستک‌های نیمروز و آذربایجان به آن می‌پیوستند و در باختر با امپراطوری بیزانس و بادیه بزرگ شام، هم مرز می‌شد.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی بن اثیر. (۱۳۷۱ ش.). کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران. (ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی). تهران: مطبوعات علمی
- ابن الفقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی. (۱۳۴۹ ش.). مختصر البلدان. (ترجمه ح، مسعود). تهران: فرهنگ ایران
- ابن مسکویه، ابوعلی. (۱۳۶۹ ش.). تجارب الامم. (ترجمه ابوالقاسم امامی) تهران: سروش
- اصطخری، ابی اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی بالکرخی. (۱۹۲۷ م.). مسالک و الممالک. لیدن: بریل
- بلاذری، احمد بن یحیی. فتوح البلدان. (۱۳۳۷ ش.). ترجمه محمد توکل. تهران: نقره
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. (۱۳۵۸). تذکره جغرافیای تاریخی ایران. تهران: توس
- حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن. (۱۸۶۶ م.). تاریخ ملوک الارض. کلکته هند: مظهرالعجایب
- حدودالعالم من المشرق الی المغرب، مؤلف ناشناخته. (۲۰۰۲ م.). (ترجمه یوسف الهادی). قاهره: الدار الثقافیه للنشر
- حموی، یاقوت بن عبدالله. (۱۹۹۵ م.). معجم البلدان. لبنان: دارصار
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. (۱۳۶۹ ش.). اخبار الطوال. (ترجمه محمود مهدوی دامغانی). تهران: نی
- راوندی، مرتضی. (۱۳۸۷ ش.). تاریخ اجتماعی ایران. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه
- رضا، عنایت الله. (۱۳۶۵ ش.). ایران و ترکان در روزگار ساسانیان. تهران: علمی و فرهنگی
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷ ش.). تاریخ مردم ایران قبل از اسلام. تهران: امیرکبیر
- سازمان نقشه برداری کشور. (۱۳۷۸ ش.). طرح اطلس ملی ایران. تهران: چاپخانه سازمان نقشه برداری کشور
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵ ش.). تاریخ طبری. (ترجمه ابوالقاسم پاینده). تهران: اساطیر
- فرای، ریچارد. (۱۳۷۵ ش.). عصر زرین فرهنگ ایران. (ترجمه مسعود رجب نیا). تهران، سروش
- کریستین سن، آرتور. (۱۳۷۹ ش.). ایران در زمان ساسانیان. (ترجمه رشید یاسمی). تهران: دنیای کتاب
- کولسنیکف، آ. ای. (۱۳۸۹ ش.). ایران در آستانه سقوط ساسانیان. (ترجمه محمد رفیق یحیایی). تهران: انتشارات کندو کاو
- لسترنج، گای. (۱۳۶۴ ش.). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. (ترجمه محمود عرفان). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین. (۱۳۶۵ ش.). التنبیه و الاشراف. (ترجمه ابوالقاسم پاینده). تهران: علمی و فرهنگی



- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱ ش.). احسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم. (ترجمه علی نقی منزوی). تهران: مؤلفان و مترجمان ایران
- مقتدر، غلامحسین. (۱۳۶۲ ش.). جنگ‌های هفتصد ساله ایران و روم. تهران، دنیای کتاب
- مشکور، محمد جواد. (۱۳۶۶ ش.). تاریخ ایران زمین. تهران: اشراقی
- ملایری، محمد. (۱۳۷۹ ش.). تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی. تهران: توس
- نولدکه، تئودور. (۱۳۷۸ ش.). تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان. (ترجمه عباس زریاب). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی
- نفیسی، سعید. (۱۳۸۷ ش.). تاریخ تمدن ایران ساسانی. تهران: پارسه
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح. (۱۳۷۱ ش.). تاریخ یعقوبی. (ترجمه محمد ابراهیم آیتی). تهران: علمی و فرهنگی
- یعقوبی، احمد بن اسحاق. (۲۰۰۲ م.). البلدان. لبنان: دارالکتب العلمیه
- یارشاطر، بیکرمان، فرای و دیگران. (۱۳۸۰ ش.). تاریخ ایران. (ترجمه حسن انوشه). تهران: انتشارات امیر کبیر

